

پیشگفتار

چرا کتابی دیگر؟

مسلمانان به سبب بهره‌مندی از دینی حکیمانه - دینی که در آن عقل منزلتی رفیع دارد - دانش منطق را که چیزی جز مجموعه قواعد فکر کردن، یعنی مجموعه طرز کار عقل نیست، از همان آغاز ورود به جهان اسلام به گرمی پذیرفتند و آن را جزء مقدمات علوم اسلامی - علمی که به فهم و تفسیر تعالیم موجود در قرآن و حدیث می‌پردازد - قرار دادند. این دانش به موجب مرتبت بلندی که در نظر دانشمندان مسلمان یافت، در همه اعصار مورد تعلیم و تعلم واقع شد و تقریباً در هر قرن تاکنون، آنان در این علم به تصنیف کتاب پرداخته‌اند.

اکثر قریب به اتفاق این کتابها تا پیش از عصر ما به زبان عربی است، از آن روی که عربی زبان علمی جهان اسلام بوده و هم از آن روی که تعلیم و تعلم در آن روزگاران همچون روزگار ما عمومی نبوده است. بنابراین نویسندگان کتابهای منطق، بیرون از حوزه اهل علم عربی‌دان و عربی‌خوان مخاطبی از عموم مردم نداشته‌اند تا به زبان آنان - زبان فارسی - چیزی بنویسند. چند کتاب فارسی نظیر دانشنامه علایی و اساس‌الاعتباس و کبری جزء استثناها هستند.

در روزگار ما با عمومی شدن تعلیم و تعلم در همه رشته‌های علوم از جمله منطق، به حکم ضرورت فارسی‌نویسی شروع شد و البته ساده‌نویسی. شاید بتوان رهبر خرد تألیف استاد محمود شهابی را اولین کتاب فارسی و ساده - نسبت به زمان خودش (سال 1313 شمسی) - محسوب کرد. منطق صوری تألیف شده در حدود دهه چهل شمسی توسط دکتر محمد خوانساری کتابی است بسیار ساده‌تر و حتی فارسی‌تر از رهبر خرد که به حق جایگاه خویش را در میان اهل منطق کسب نمود. قدر این هر دو کتاب بر هیچ منطق‌آموخته‌ای پوشیده نیست. در زمان ما کتاب معتبر دیگر در منطق تألیف محمدرضا مظفر از دانشمندان عراق است، البته به زبان عربی ولی امروزین به نام المنطق. این کتاب از زمان تألیف به سبب همان عربی بودن کم‌کم جایگزین کتابهای درسی قدیم منطق در حوزه‌های علمیه شد و سالهاست که به فارسی هم ترجمه شده است و اکنون متن عربی یا فارسی آن در دانشگاهها نیز از جمله متون درسی است. هر سه کتاب یاد شده - با تفاوتی نسبت به یکدیگر - تقریباً مشتمل بر یک دوره کامل منطق‌اند، که البته کتاب سوم کامل‌تر از دو کتاب نخست است. کتابهای متعدد دیگری نیز در سالهای گذشته تألیف شده است که در مرتبه سه کتاب مذکور نیست.

اکنون طبعاً جای این پرسش هست که با وجود این کتابها که واجد خصیصه‌های فارسی بودن و سادگی و امروزی بودن و تقریباً اشمال بر دوره کامل منطق‌اند، تألیف کتابی دیگر به حکم کدام ضرورت بوده است. حقیقت این است که در این کتابها و - تا آنجا که نگارنده این سطور تفحص کرده - در همه کتابهای منطق از آغاز تاکنون - شاید به جز کتاب بسیار مختصر کبری تألیف میر سیدشریف جرجانی در قرن هشتم و یکی دو کتاب دیگر - یک نکته بسیار اساسی مورد غفلت واقع شده است و آن تعیین دقیق مخاطب و در نظر داشتن او از آغاز تا پایان کتاب است. معلوم نیست مؤلف کتاب خود را برای کدام مخاطب تألیف کرده

است: مخاطبی که یک دوره منطق یا فلسفه را آموخته است، یا نه هیچ اطلاعی از این علوم ندارد و اکنون بناست مؤلف او را با منطق آشنا سازد. از همین روی می‌بینیم در لابه‌لای کتاب و حتی در آغاز کتاب، نویسندگان مطالبی سخن گفته که جای آنها در اواخر فلسفه است و خواننده مقدمات آنها را در صفحات پیشین نیاموخته بنابراین آن مطالب برای او غیرقابل استفاده شده است. در بعضی از کتابها در این امر آن قدر افراط شده و حاشیه‌روی صورت گرفته که کار مطالعه و تدریس را بر متعلم و معلم دشوار ساخته است. آشکار است که رعایت نکته مذکور در هر کتابی خصوصاً در کتابی که جنبه تعلیمی و درسی دارد از ضروریات اولیه است. انگیزه اصلی نگارنده در تألیف کتاب حاضر رفع همین نقیصه بوده است و بر همین اساس بود که پیشنهاد تألیف آن را به گروه محترم فلسفه سازمان سمت و ریاست آن، استاد ارجمند، جناب آقای دکتر احمدی که خود از صاحب‌نظران در این فن‌اند ارائه داد و مقبول افتاد. مخاطب کتاب در درجه اول دانشجوی سال اول دوره کارشناسی فلسفه است، یعنی کسی که سابقه‌ای در تعلم فلسفه و منطق ندارد، مگر احتمالاً اندکی که در دبیرستان آموخته است.

افزون بر این، طبیعی است که اینجانب در تألیف کتاب حاضر از اشکالات محتوایی که طی سالها تدریس منطق در کتابهای پیشین بدانها برخورد کرده‌ام اجتناب ورزم، در عین آنکه از همه آن کتابها که نامشان در فهرست منابع آمده است بهره بسیار برده‌ام و نویسندگان دانشمندان را بر بنده حقی بزرگ است. گذشته از اینها، کتاب در بعضی مباحث از نوآوری‌هایی - خواه در محتوا و خواه در نحوه تقریر - خالی نیست، که البته این نوآوریها بعد از بیان کامل مطلب در همان سنت معمول، ذکر شده است. با همه این اوصاف، عاری بودن کار از عیب - به حکم بشری بودنش - از محالات عادی - اگر نه ذاتی - است. اصلاحاتی که اهل فن یادآور می‌شوند، در چاپهای بعد - ان‌شاءالله - به نام خود آنان اعمال خواهد شد.

و ما توفیقی الا بالله

سید محمد حکاک

1385/12/9 هجری شمسی

تمهید

ماهیت تفکر و تعریف منطق

یکی از راههای اصلی کسب معرفت فکر کردن است. فکر یعنی مرتب کردن معلومات برای کشف مجهول. آدمی هنگام فکر کردن با استفاده از معلوماتی که متناسب با مجهولی دارد آنها را مرتب کرده به آن مجهول می‌رسد و آن را به معلوم تبدیل می‌کند. یعنی در واقع فکر عبارت است از دو حرکت: یکی از جانب مجهولی که کشف آن مطلوب ماست به سوی معلومات متناسب با آن و دیگری حرکت از ناحیه آن معلومات به سمت آن مجهول و کشف آن.

الفکر حركة الى المبادى

و من مبادى الى المراد¹

حال، منطق عبارت است از میزان تفکر. به بیان دیگر منطق مجموعه قواعد فکر کردن است. با منطق است که می‌توان فکر صحیح را از فکر خطا تشخیص داد. این دانش به ما می‌آموزد که معلومات را به چند صورت می‌توان مرتب کرد و خصوصاً تعلیم می‌دهد که شرایط وصول به معرفت یقینی چیست. معلومات انسان از یک نظر تقسیم می‌شود به تصور و تصدیق. تصور علمی است فاقد حکم و تصدیق علمی است مشتمل بر حکم. حکم یعنی اسناد چیزی به چیزی یا سلب چیزی از چیزی مثلاً آنگاه که آسمان را در ذهن خود می‌آوریم، این آسمان ذهنی یک تصور است، اما آنگاه که می‌گوییم: «آسمان آبی است»، این سخن به معنی آن است که در ذهن خود آبی را به آسمان نسبت داده‌ایم. همین‌طور، وقتی که می‌گوییم: «هوا گرم نیست»، گرمی را از هوا سلب نموده‌ایم. معنی هر یک از این دو سخن یک تصدیق است. به بیان دیگر تصدیق عبارت است از اذعان به یک نسبت مثلاً آبی بودن آسمان، یا انکار آن مثلاً گرمی هوا. حکم علاوه بر آنچه گفتیم ممکن است حکم به نسبت اتصال یا عدم اتصال و نیز حکم به نسبت انفصال یا عدم انفصال بین دو نسبت دیگر باشد، نظیر: «اگر خورشید طالع باشد، روز موجود است» یا «چنین نیست که اگر خورشید طالع باشد، شب موجود است». همچنین «عدد یا زوج است یا فرد»، و «چنین نیست که عدد یا فرد است یا اول»، که به ترتیب در این چهار مثال حکم شده است به: اتصال بین موجودیت روز و طلوع خورشید، عدم اتصال بین موجودیت شب و طلوع خورشید، انفصال بین فردیت و زوجیت عدد و بالاخره حکم به عدم انفصال بین فردیت و اولیت عدد. حاصل آنکه تصدیق را می‌توان به دو گونه تعریف کرد:

اول، علم مشتمل بر حکم.

دوم، اذعان به وجود یک نسبت یا انکار آن.

بحث تفصیلی درباره همه این احکام یا تصدیقات در باب دوم کتاب خواهد آمد. ضمناً از آنچه گفتیم پیداست که تصدیق اگرچه در اصل همان حکم به وجود یا عدم یک نسبت به اذعان و انکار یک نسبت است، اما همیشه همراه با سه تصور یا به بیان دیگر مشروط به وجود سه تصور است: تصور نسبت و تصور طرفین آن مثلاً حکم به گرمی هوا (هوا گرم است) مشروط به سه تصور هوا، گرم و گرمی هواست.

حال، فکر که عبارت است از مرتب نمودن معلومات برای وصول به مجهول، یا در حوزه تصورات صورت می‌گیرد یا در قلمرو تصدیقات. یعنی ما یا تصورات معلوم خود را مرتب می‌کنیم و از آنها به تصورات مجهول می‌رسیم یا این عمل را در حوزه تصدیقات خود انجام می‌دهیم. در منطق، فکر در قلمرو تصورات را تعریف کردن می‌گویند و فکر در قلمرو تصدیقات را استدلال کردن. همین‌طور، مجموعه تصورات معلومی را که تصویری مجهول را کشف می‌کنند معرف و مجموعه تصدیقات معلومی را که تصدیقی مجهول را مکشوف می‌سازند حجت می‌نامند مثلاً وقتی که می‌گوییم: انسان جسم رشدکننده حساس متحرک بالاراده اندیشنده است، با کنار هم نهادن پنج تصور جسم، رشدکننده، حساس، متحرک بالاراده و اندیشنده به انسان رسیده آن را تعریف نموده‌ایم و مجموع آن پنج تصور معرف انسان است. یا وقتی که با کنار هم قرار دادن دو تصدیق

¹. السبزواری، هادی، شرح المنظومه، الجزء الاول، ص 57.

«هر آهنی فلز است» و «هر فلزی هادی الکتریسیته است»، به تصدیق «هر آهنی هادی الکتریسیته است» می‌رسیم، با دو تصدیق نخست، تصدیق سوم را اثبات کرده یعنی مجموع آن دو را حجت سومی قرار داده‌ایم. با این ترتیب، منطق که مجموعه قواعد تفکر است، در واقع از دو چیز بحث می‌کند: **معرف و حجت**. آری، موضوع دانش منطق **معرف و حجت است**.

از اینجا می‌توان مباحث این دانش را در دو قسمت کلی معرف و حجت جای داد. منتهی از آنجا که تصورات و تصدیقات در قالب الفاظ بیان می‌شوند، به بیان دیگر از آنجا که ما در تفهیم و تفهیم نیازمند آنیم که به معلومات خود جامه لفظ بیوشانیم، و از دریچه لفظ است که به معنی راه می‌یابیم و به‌علاوه از آنجا که به علت شدت ارتباطی که بین لفظ و معنی هست تا حدی که گفته‌اند لفظ فانی در معنی است - احوال لفظ چنان که خواهیم دید در معنی مؤثر بوده و بی‌خبری از حال لفظ موجب گمراهی در حوزه معنی می‌شود، آری، بدین دلایل، پیش از ورود در منطق باید قدری درباره لفظ از حیث ارتباطش با معنی بحث کنیم. و از آنجا که دلالت لفظ بر معنی یکی از اقسام دلالت است، اندکی بحث درباره دلالت نیز ضروری است. تمام اینها در واقع در حکم مدخلی است برای ورود به دو مبحث **معرف و حجت**.

به علاوه، فکر کردن همواره درباره چیزی است. یعنی ما همواره معلوماتی معین داریم که می‌خواهیم از آنها به مجهولی معین برسیم. به بیان دیگر، تعریف و استدلال در قلمروی خاص صورت می‌گیرد: ریاضیات، علوم طبیعی، علوم اجتماعی، فلسفه، امور معمولی و روزمره و ... مقصود آنکه فکر دارای صورت و ماده‌ای است. صورت آن همان نحوه ترتیب معلومات و قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر است و ماده‌اش محتوایی است که در آن صورت قرار می‌گیرد مثلاً آنگاه که می‌گوییم: «هر الف ب است» و هر «ب ج است»، این صرفاً یک صورت استدلال است که نتیجه آن می‌شود: «هر الف ج است». در این قالب می‌توان بی‌نهایت محتوا جای داد و نتیجه متناسب با آنها را استنتاج کرد. آنچه به عهده منطق است بحث درباره صورت فکر است. منطق میزان فکر کردن یعنی مرتب نمودن معلومات را به دست می‌دهد و کاری به این ندارد که این فکر دارای چه ماده‌ای است. منطق ترازویی است در دست هر فکر کننده‌ای در هر قلمرویی از اندیشه، همچنان که شاقول و طراز دو ابزار سنجش‌اند در دست هر بنایی در ساختن هر بنایی. با این وصف، منطق یکسره به ماده فکر خصوصاً ماده استدلال به ویژه قیاس به عنوان عمده‌ترین صورت استدلال بی‌اعتنا نیست. در این دانش یک سلسله بحث‌های کلی درباره ماده هم صورت می‌گیرد. این بحث‌ها تحت عنوان **صناعات خمس** بعد از بحث معرف و حجت می‌آید.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان مباحث دانش منطق را در چهار قسمت کلی جای داد: مدخل (مباحث مربوط به لفظ)، معرف، حجت و صناعات خمس. در قسمت معرف و پیش از بحث از انواع تعریف و به منزله مقدمه‌ای برای آن، بحث‌هایی در خصوص انواع تصور و نسبت بین تصورات مختلف ضروری است. چه، معرف تشکیل شده از تصورات است. همین امر در خصوص قسمت حجت صادق است و در آنجا باید درباره اقسام تصدیق و نسبت بین تصدیقات گوناگون بحث کرد. زیرا حجت حاصل اجتماع تصدیقات است. صناعات خمس نیز در واقع مربوط به بحث حجت است. با این ترتیب مباحث منطقی در سه قسمت: مدخل (مباحث مربوط به لفظ)، باب اول (مباحث مربوط به تصور)، باب دوم (مباحث مربوط به تصدیق) جای می‌گیرد.

مبحث معرف به عنوان یکی از مباحث مربوط به تصور در باب اول و مباحث حجت و صناعات خمس به منزله مباحثی در قلمرو تصدیق در باب دوم قرار می‌گیرد.

فکر یکی از اعمال ذهن است و امری است فطری نه تحمیلی، بدین معنی که آدمی به طور طبیعی بین معلومات خود ترتیبی برقرار می‌سازد و از آنها به دانشهای جدیدی می‌رسد. نحوه این عمل ذهنی در طبیعت انسان مرکوز است. به بیان دیگر، تفکر در واقع آیینی همان روابطی است که در عالم خارج بین اشیاء برقرار است. خداوند آدمی را خلق کرده و به او قوه تفکر را عطا نموده است تا به مدد آن جهان را بشناسد و پرده از روابط بین موجودات برگیرد. مقصود آنکه روش فکر کردن نیز امری تحمیلی نیست. نمی‌توان به انسانها از بیرون تحمیل کرد که به نحوی خاص فکر کنید تا به دانش جدید برسید. به تعبیر روشن‌تر، علم منطق چیزی جز همان قوانین طبیعی و فطری فکر کردن نیست. منطق امری کشفی است نه اختراعی. و آنکه این قوانین را اول‌بار کشف کرد ارسطو فیلسوف یونانی در قرن چهارم قبل از میلاد بود. پیش از ارسطو البته انسانها فکر می‌کردند و از طریق آن به معلومات تازه دست می‌یافتند ولی خود از نحوه این عمل غافل بودند و از همین روی گاهی به خطا هم دچار می‌شدند. چه، فکر کردن اگرچه امری است فطری، اما همه صورتهای آن ساده و آشکار نیست و در طریق تفکر مواضع خطا فراوان است. ولی با کشف قوانین فکر و به کار بستن آنها می‌توان از این خطاها مصون بود. کشف منطق را توسط این فیلسوف بزرگ اگر یکی از بزرگ‌ترین حوادث در تاریخ اندیشه بشری بدانیم گزاف نیست.

تمرین

1. اقسام حکم را بنویسید.
2. موضوع منطق چیست؟
3. چرا در منطق از لفظ بحث می‌کنند؟
4. معرف را تعریف کنید.
5. حجت را تعریف کنید.
6. چه راههایی - علاوه بر طریقه فکر کردن - برای کسب معرفت می‌شناسید؟
7. به نظر شما، طریقه اصلی و عمومی کسب معرفت کدام طریق است: فکر کردن یا طریقه‌ای دیگر، چرا؟